

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ

وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَاللَّعْنَةَ عَلَى أَعْدَائِهِمْ

أَجْمَعِينَ

وَ أَعْلَمُ أَنَّكَ لِلرَّاجِي بِمَوْضِعِ إِجَابَةِ وَ لِلْمَلْهُوفِينَ

بِمَرَصِدِ إِغَاثِهِ^۱

به تحقیق من به این مطلب رسیده‌ام که

امیدواران را تو، در جایگاه اجابت قرار دادی و

کسانی که یأس بر آن‌ها عارض شده است و طلب

رسیدن به مطلوب در آن‌ها به سستی و خاموشی،
دیگر گراییده، تو به فریاد آن‌ها خواهی رسید.

نسبت به مسئله رجاء در شب‌های گذشته
مطالبی خدمت رفقا عرض شد که حقیقت رجاء با
طلب و پیگیری، این، ملازمت دارد کسی که رجاء
دارد و پیگیری امر و مسئله را نمی‌کند رجاء ندارد،
دروغ می‌گوید. کسی که امید دارد که به سفر زیارتی
مشرف بشود بلند می‌شود بدنبال تهیه مقدماتش
می‌رود اگر در منزل بنشیند و بگوید که ان‌شاءالله
خداوند هرچه قسمت کرد خب خداوند قسمت
کرده است دیگر بلند شو بیا بیرون نه! باز هرچه
خداوند قسمت کرد! این رجاء ندارد اما برای بدست
آوردن دو هزار تومان پول نمی‌نشیند در خانه بگوید
خداوند هرچه قسمت کرد، بلند می‌شود می‌آید
بیرون، دو روز بنشیند که جیبش خالی شد دیگر روز
سوم با غرّ و عرض کنم حضورتان که خدا نصیب
کسی نکند بله سر و صدای مخدرّات و مکرّمات
مجبور است چهار نعله از خانه بزند بیرون، ای داد،
ای هوار، نان نداریم، ای هوار گوشت نداریم ای

هوار پول نداریم، آخه به تو هم مرد می گویند؟ آخه به تو هم نمی دانم....؟ چرا زن گرفتی؟ از این چیزهایی که خب کم و بیش برای ما نقل می شود ان شاءالله که این ها همه شوخی است، جدی نیست، خب حالا باز هم بنشیند در منزل بگوید می نشینیم ان شاءالله خدا می رساند، نه نمی شود اینجا، اینجا مجبورش می کند بیاید بیرون، به هر کیفیتی بیاید بیرون و اجبار بالأخره انسان را از چیز بیرون می آورد، نمی شود.

یک قضیه الآن یادم آمد نمی دانم این ها را برای رفقا گفته ام یا نگفتم؟ در نجف که مرحوم آقا بودند یک وضعیت خاصی داشتند، مقرری ایشان خب طبعاً از آن ها که در نجف بودند ایشان شهریه نمی گرفتند، حتی یک قران نگرفتند و در یک نواری که ایشان صحبت کردند ایشان در آنجا فرموده اند که

ما با آن وضعیتی که داشتیم و معروف شده بودیم به عرفان و ذکر و امثال و ذلک، قطعاً اگر از آقایان شهریه می گرفتیم شهریه‌ی ما را قطع می کردند عین صحبت ایشان الآن موجود است یعنی به جرم متابعت عرفان و به جرم به خود مشغول بودن، این جرم است دیگر، اگر شب تا صبح به هر و کر و غیبت و تهمت گذشته بشود این مطالب را ما یک مقدارش را آوردیم نمی شود نیاورد بله مرحوم آقا خیلی آن زمان سکوت می کردند این مسئله‌ای نیست اگر چند ماه به تهمت بگذرد به غیبت بگذرد به نمّامی بگذرد به سخن چینی بگذرد به عمل خلاف شرع بگذرد هیچ اشکالی ندارد، سهم امام علیه السّلام از شیر مادر حلال تر، ولی اگر بخواهد یک شخصی به خودش مشغول باشد به کار خودش به ذکر خودش به فکر خودش به مراقبه‌ی خودش با هر کسی ننشیند با هر کسی صحبت نکند به کار خودش مشغول باشد اوقات خودش را به بطالت نگذرانند، این شخص صوفی است، این شخص درویش است و مهدور الدّم و باید شهریه‌اش را قطع کرد و او را بیرون کرد

و حوزه را از وجود هم‌چنین شخصی پاک کرد، این را که خدمتتان عرض می‌کنم مسائلی است که تعجب نکنید اتفاق افتاده است، الحمدلله.

بالآخره امیرالمؤمنین هم هست، یکی، دو روزی صبر می‌کند، وقتی که دیگر تحملش تمام بشود با همان شمشیری که عمرو بن عبدود را با همان شمشیر دو نصف کرد، و با همان شمشیری که مرحب خیبری را انداخت با همان شمشیر می‌زند حوزه نجف را زیر و رو می‌کند دیاری را دیگر باقی نمی‌گذارد، تا کی؟ تا اینکه دو مرتبه خودش از همان شاگردانی که خودش می‌خواهد بیاورد، از همان افرادی که مورد رضای خودش هستند بیاورد و از همان فضلا و از همان شاگردانی که بیایند و امیرالمؤمنین را ترویج کنند نه هوای نفس را، امیرالمؤمنین را بیایند برای مردم شرح بدهند به اندازه‌ی سعه‌شان به اندازه‌ی فهمشان، کی می‌تواند علی علیه‌السلام را توضیح بدهد؟ کی می‌تواند امیرالمؤمنین علیه‌السلام را بیاید شرح بدهد؟ غیر از حسرت و غیر از خسران چیزی برای انسان باقی

نمی ماند دیگر، همین طوری حسرت بر انسان بماند

که مگر امکان دارد؟ مگر امکان دارد؟

چندی پیش یک بنده خدایی آمده بود از

بعضی از ناراحتی‌های عائلی خودش گلایه می‌کرد و

.... که دیگر خلاصه جان ما به لب رسیده است و

تحمل ما دیگر تمام شده. در بین صحبت‌هایی که

برایش داشتم من این مطلب را به ایشان گفتم، گفتم:

بین آقا جان به هر اندازه که پول بدهی آتش

می‌گیری، شما اگر توقع داشته باشی که کنار نهر آب

بنشینی، روی تخت روان و ملائکه مقرّب، غلمان و

حورالعین شما را باد بزنند و بعد هم هر از چند

دقیقه‌ای یک سینی از شربت خوش گوار خدمتتان

تقدیم

بشود و به انواع فواکه شما را پذیرایی کنند و در ضمن یک نماز شبی هم بخوانید و به حساب خودتان یک یا الله و یا هو و ذکر یونسیه و ... هم بگویید و برسید نه! اینها کفایت نمی‌کند، گفتم: امیرالمؤمنینی ما شنیدیم اما اینکه این امیرالمؤمنین چی شد که علی شد؟ خب این را نشنیدیم یا شنیدیم توجه نکردیم، گفتم: امیرالمؤمنین می‌دانید چرا علی شد؟

نمی‌خواهم بگویم آن نمازها و آن ضجّه‌ها و آن گریه‌های در نخلستانش که ابودرداء می‌گوید آمدم و دیدم که صدایی می‌آید در نخلستان نصف شب، حرکت کردم آمدم بیرون و همین‌طور رفتم تا دیدم وقتی که رفتم، دیدم که علی است که دارد نماز می‌خواند با خدا دارد مناجات می‌کند و همین‌طوری با خدا راز و نیاز می‌کند یک مرتبه دیدم صیحه‌ای زد و افتاد و دیگر از حال رفت، رفتم دیدم بدن همین‌طور سرد مثل چوب خشک همین‌طوری تکان نمی‌خورد، آمدم، طلوع فجر بود دیگر، دم خانه‌ی حضرت که در زدم که حضرت زهرا آمد بیرون و به

فاطمه گفتم که چرا نشستی که این طور شد قضیه،
گفت این کار هر شبش است به امشب مربوط نیست^۱
این ها نمی خواهم بگویم که این ها برای امیرالمؤمنین
مفید نبوده.

این ها به جای خودش محفوظ اما آنکه علی
را علی کرد صرفاً و تنها این نمازها نبود، آنکه علی
را علی کرد این بود که بنشیند و ببیند زنش را جلوی
چشمش دارند تکه تکه می کنند و دستور به شمشیر
نداشته باشد دستور به سکوت داشته باشد، این علی
را علی می کند همان علی که گردن خالد بن ولید را
با دو انگشت نه بیشتر، فقط با همین دو انگشت به
اصطلاح بگیرد و او را به حال خفگی بیندازد در
مسجد مدینه، این دو تا آمدند دم در و منزل را آتش
زدند، این ها چه جایی داشتند؟ چه ارزشی داشتند؟
چه چیزی داشتند؟ بنشیند و ساکت و هیچی نگوید،
اینکه هیچ، بعد هم بیایند طناب بیندازند گردن
خودش و خودش را بکشند، اصلاً شما می توانید باور

^۱ الأمالی (للصدوق)، ص ۷۶-۷۹.

کنید؟^۱

اصلاً شما می‌توانید باور کنید یک چنین مسئله‌ای را، که بیایند...؟! و این هم همین‌طوری نگاه می‌کند. ا یک کاری بکن، نه نمی‌شود ولی به جای خودش، به جای خودش، در آنجایی که باید نب آنجا مسئله فرق می‌کند وقتی حضرت زهرا از دنیا می‌رود این عمر یک‌دفعه رگ تدینش و این قرابتش به رسول خدا گل می‌کند یادشان می‌آید، این با رسول خدا قرابت دارد این پدر زن رسول خداست و....

^۱ اثبات الوصیة، ص ۱۴۶.

می‌گویند فاطمه چه شد؟ فاطمه را دفنش کردیم تمام شد. چه؟ بی‌خود کردید دفنش کردید بنده باید بیایم بهش نماز بخوانم، تو زدی کشتیش حالا می‌گویی بیایم نماز بخوانم؟ توی یک قبر ساختگی که درست کرده بودند در قبرستان بقیع، آمده اینجا، به افراد می‌گوید که این قبر را بیایید بشکافید دریاورید، جنازه را بیاورید خلیفه‌ی مسلمین می‌خواهد نماز بخواند! بی‌خود دفن شده این حرف‌ها نیست، دختر رسول خدا دفن شده ما نماز نخوانیم؟ امیرالمؤمنین آمد آنجا ایستاد شمشیرش را هم آورد صاف گذاشت روی زمین گفت هر که می‌تواند بیاید این را دریاورد، چند نفر آمدند؟ همه رفتند عقب^۱ چرا همان دم درنیامد این کار را بکند؟ گفت هر که می‌تواند بیاید این قبر را بشکافد. یا وقتی که می‌خواستند بیایند از او بیعت بگیرند چرا آن موقع شمشیرش را نیاورد بگذارد دم در مسجد مدینه، بگوید حالا هر که می‌تواند یک نفر بیاید در این مسجد، هر که می‌تواند بیاید دیگر.

^۱ پیدا نشد

می توانست نه اینکه نمی توانست می توانست
اما نکرد، این علی را علی کرده است ما یک
میلیاردمش یک میلیاردمش نصیب ما برسد به دیگر
عرش و فلک و ملک را همه را می خواهیم دیگر بهم
بریزیم، ما چه کردیم؟ چه کاری از ما ساخته شد؟ چه
چیزی از ما درآمد؟ حالا بعد چیزهای بقیه اش و
مسائل بقیه اش و کارهای بقیه اش، مطالبی که اصلاً
برای افراد قابل فهم نیست و باور نمی کنند یعنی از
شدت تعجب و از شدت ناباوری اصلاً مسأله‌ی
واقعی تاریخی را رد می کنند! اصلاً مسائل را رد
می کنند. آمد پیش امیرالمؤمنین، عمر چند سالش
بود؟ ۶۰ سال سنش بود دیگر، یک مرد شصت ساله
آن هم با این وضع با این اوضاع، آمده پیش
امیرالمؤمنین که یا علی دخترت را کلثوم به من باید
بدهی، یک مرد شصت ساله با ریش سفید حالا به
سایر مسائلش کار نداریم باید این دخترت را بدهی
به من چه؟ دختری را که مادرش را همین شخص
کشته! اصلاً می شود یک هم چنین چیزی را باور کرد؟
حضرت فرمودند: آخه اینکه نمی شود که من بیایم

این را بردارم بیایم بدهم اصلاً، اصلاً قبول نمی‌کند.
می‌گوید من این حرف‌ها سرم نمی‌شود باید این
دختر را راضی کنی، حضرت می‌گویند اگر راضی
نشد چه حالا؟ می‌گوید بشود یا نشود اگر می‌دهی،
می‌دهی و الا به جرم دزدی اعلام می‌کنم فردا بیایند
دستت را ببرند.^۱

^۱ الکافی، ج ۵، ص ۳۴۷؛ مرآة العقول، ج ۲۰، ص ۴۲.

حالا امیرالمؤمنین، دوباره اینجا چیست؟ یک
قضیه دیگر پیش می‌آید، امیرالمؤمنین دوباره اینجا
می‌تواند فردا وقتی که اعلام می‌کند این شمشیر را
دربیاورد بیاره دوباره بگذارد زمین حالا هر که می‌آید
بباید دستم را ببرد می‌تواند یا نمی‌تواند؟ آن وقت
ببینیم کدام می‌تواند بیاید فرض بکنید که به
امیرالمؤمنین فقط چپ نگاه بکند حالا جلوتر نه! بلند
می‌شوند می‌روند از دور نگاه می‌کنند یک کیلومتری
با دوربین، نمی‌آیند جلوتر که یک وقت.... اما این
امیرالمؤمنین اینجا باید چه؟ باز ساکت بنشیند. اصلاً
این قضیه این قدر عجیب است و این قدر قضیه
وقیح است و این قدر این مسئله شرم‌آور است که
الآن افراد قبول نمی‌توانند بکنند می‌گویند آقا این
قضیه دروغ است این قضیه تاریخی است خیلی‌ها
که نتوانند رد کنند من شنیده‌ام می‌گویند امیرالمؤمنین
یک جنّیه‌ای را به صورت دخترش در آورد آن را
تزویح کرد، جن جنّیه، جنّیه را در آورد تزویح کرد.
جنّیه را دربیاورد تزویح بکند خب هنر نیست، اینکه
نشد که، این هنر نیست یک جنّیه را بیاورد به

ازدواجش درآورد اصلاً امیرالمؤمنین یکی را خلق کند اینکه می‌تواند خلق کند یک انسانی را خلق کند بگوید بیا برو بگیرش، او هم چه می‌فهمد؟ یا هزار جور تصرف کند یا اصلاً از ذهن این مرتیکه این قضیه را بیرون بیاورد این را نمی‌تواند؟ اینکه دیگر کمترین کاری است همه انجام می‌دهند دیگر. این بچه بچه‌های این راه می‌توانند این کار را انجام بدهند اینکه دیگر مسئله مهمی نیست، یک محبتی را دریاورد یک میلی را از یک شخصی بیرون کشیدن این یک چیز عادی است خیلی عادی اما این امیرالمؤمنین باید اینجا ساکت باشد باید ساکت باشد و ببیند که خب بله دیگر می‌آیند می‌برند می‌آیند این دست را می‌برند اگر نده به این کلثوم را و این با این ازدواج کرد و یک پسری آورد، پسری آورد به نام زید الآن زید، زید، زید بن عمر این پسر، نوه خود امیرالمؤمنین است.

ما همین‌طور یک چیزی می‌شنویم به‌به علی چقدر خوب بود چقدر علی آدم از خود گذشته‌ای بود چقدر علی خوب بود چقدر خوب بود اما یک

خورده بخواهیم وارد در مطلب بشویم و بیاییم جلو نسبت به مسئله، اصلاً می‌گوییم آقا اصلاً نخواستیم اصلاً نمی‌خواهیم اصلاً جلوی قضیه نیاییم و جلوتر خلاصه نیاییم.

رجاء باید با عمل توأم باشد و این‌ها لازم و ملزوم همدیگر هستند آن شخصی که امیدوار است آن شخص، کسی است که به دنبال مطلوب است چرا این همه در روایات داریم انتظار فرج ثواب دارد؟

یا در بعضی از روایات است (أفضل أعمال امتی)^۱ بالاترین عمل انتظار فرج است بالاترین کاری که یک شیعه امام زمان می تواند انجام دهد انتظار فرج است انتظار فرج یعنی چه؟ یعنی همین طور شب های جمعه دعای کامل تشکیل بدهیم و بگوییم (یا بن الحسن عجل علی ظهورک) این است؟ بعد هم که از توی منزل می آییم بیرون از توی مسجد می آییم بیرون، راه بیافتیم در خیابان ها و هر کاری که دلمان می خواهد بکنیم این شد انتظار فرج؟ انتظار فرج این است که صبح ها برویم دعای ندبه و صدای خود را به یابن الحسن و عجل علی ظهورک و ای حجة بن الحسن کجایی و بیا این مشتاقانت را بین چطور ضجه می زنند و این ها بیاییم بلند کنیم؟ بعد وقتی که برویم سر کارمان هزارتا تهمت به این و آن هم بزنیم این می شود انتظار فرج؟ انتظار فرج این است که امید به آمدن امام زمان داشته باشیم و این امید فقط در مخیلة ما خطور کند هیچ اثری در عمل ما ندارد؟ بنده بارها به همین رفقا عرض کردم، افراد،

^۱ الإمامة و التبصرة من الحيرة، ص ۲۱.

دوستان، وقتی که می‌آیند و همین رفقا و دوستان می‌آیند و ما خطبه‌ی عقد می‌خوانیم معمولاً اگر حالی داشته باشیم می‌گویند آقا یک چند دقیقه‌ای یک نصیحتی بکنید راجع به زندگی، من معمولاً این حرف را زدم و می‌زنم به همه‌ی آنها که زندگی خود را جوری درست کنید که اگر امام زمان آمد زنگ شما را الآن فشار داد و گفت: سلامٌ علیکم می‌خواهم بیایم یک چند دقیقه‌ای چای بخورم رویتان شود امام زمان را بیاورید نه اینکه تلویزیون آنجا روشن و صدای موسیقی همه جا را گرفته، آن وقت حضرت را هم دعوت می‌کنیم بفرمایید با همین موسیقی بنشینید چای بخورید، امام زمان هم صد سال پایش را در یک هم‌چنین خانه‌ای نخواهد گذاشت، نه اینکه بلند بشود بیاید توی منزل ببیند بساط شطرنج پهن است و نشستن دارند قمار بازی می‌فرمایند امام زمان چی؟ می‌گوید بنده هم می‌آیم می‌شوم نفر سوم، درست است؟ الحمدلله، همه چیز دیگر درست شد.

کاری کنیم که اگر آمد گفتش که می‌خواهم بیایم، دلم خواسته است بیایم امروز منزل شما، دلم خواسته

است این‌طور نیست؟ حال شما چطور است؟
می‌خواهد بیاید یک سری بزند این‌ها، چه درسی
می‌خوانید؟ با چه کسی بحث می‌کنید؟ کی
می‌خواهید؟ کی پا می‌شوید؟ چی می‌خورید؟
بالآخره حالا یک وقت می‌بینی امام زمان خواست
دیگر، کاریش نمی‌شود کرد دیگر، ما وضعیتمان به
نحوی باشد که سرمان را نتوانیم بیندازیم پایین،
بفرمایید منزل خودتان است، تشریف بیاورید منزل
را مبارک کنید بفرمایید.

یک چیزی یادم آمد الآن یک مسئله‌ای،
فراموش نکنم این قضیه‌ای را که می‌خواستم بگویم
گاهی اوقات یادم می‌رود مسئله‌ای یک جایی.
مرحوم آقا می‌فرمودند که در نجف این آقا شیخ
عباس قوچانی تعریف می‌کرد استادشان می‌گفت
یک روز گرمای نجف بود، خیلی نجف داغ بود این
مرحوم قاضی در منزلشان بود و مرحوم قاضی هم
خیلی نسبت به گرما حساس بود و همه‌اش با یک
لباس خیلی نازک

می آمد بیرون خیلی گرما اذیتش می کرد خیلی گرمایی بود بعد همین که نشسته بود ساعت یک بعد از ظهر یک مرتبه دید در منزلش را می زنند رفت در را باز کرد بنده خدا پیرمرد دید (که این آقای حاج رجب علی بود) حاج رجب علی خیاط که راجع به او هم کتاب هم نوشتند و آدم خوبی بود اهل ذکر بود اهل مراقبه بود، ولی اهل عرفان نبود، دید به عجله آمده، آقا بفرمایید بفرمایید، گفت چیه؟ چه خبر شده آقا؟ آقای حاج رجب علی پیش مرحوم قاضی هم گاهی اوقات می آمد، آقا الآن من در حرم بودم امیرالمؤمنین شما را دعوت کردند که بیاید آنجا، شما را کار دارند در حرم، من الآن آمدم. مرحوم قاضی گفت آخه توی این گرما کسی بلند می شود.....؟ تو برو به امیرالمؤمنین بگو آنجا خیلی گرم است شما تشریف بیاورید اینجا، ما اینجا سرداب داریم ما اینجا جای خنک داریم ما اینجا آب خوردن داریم برو بگو امیرالمؤمنین بیاید، این همین طور ایستاده بود بهتیش برده بود چه دارد می گوید؟ این چه دارد می گوید؟ گفت: دِ می گویم برو بگو دیگر،

مگر پیغام نیاوردی؟ پیغام من را هم برو برسان بگو
یا علی اینجا خنک تر از آنجاست! خلاصه رفت بنده
خدا.

این انتظار فرج به چه می گویند؟ انتظار فرج
می دانید به چه می گویند؟ انتظار فرج این است که ما
تصوّر کنیم امام زمان علیه السّلام در هر قدمی که
داریم برمی داریم بغل ما دارد با ما راه می آید الآن بغل
من کیست؟ جناب آقای طرف راست بنده نشسته اند
و جناب آقای در طرف چپ ما قرار دارند، در
مقابلمان هم خب رفقا دوستان همه هستند.

انتظار فرج این است که بنده الآن که دارم با
شما صحبت می کنم بدانم این حرفی را که می زنم با
حضور امام زمان، در کنار خودم دارم این حرف را به
شما می زنم این می شود انتظار فرج، نه اینکه وقتی
امام زمان نیست هرچه از تو دهانم درمی آید بگویم
اما همین که امام زمان آمد دو زانو بگیرم بنشینم و
نحوه‌ی خطابم [عوض شود.]، یک روز خدمت
مرحوم آقا بودیم خب ما بی تربیتیم دیگر، بی تربیت
بودیم و بی چیز، خب هر کسی خدا از او یک توقّعی

دارد خلاصه ان شاء الله خدا ما را هم می بخشد زیر
کرسی نشسته بودیم خدمت مرحوم آقا، صحبت از
ظهور و این ها شد، مرحوم آقا رو کردند به من
فرمودند: اگر امام زمان بیاید تو با آن حضرت چگونه
عمل می کنی؟ گفتم: همین طوری که الآن با شما دارم
عمل می کنم، همین جوری که نشستم آنجا هم همین
جوری می نشینم، همین جوری، ما بی تربیتیم دیگر،
آقا خندیدند قش قش خندیدند، هیچ اصلاً جوابمان
را ندادند، نمی دانم تأیید کردند، نکردند؟ چه کار
کردند؟ خب حالا به نظر ما این طور می رسید، الآن
هم این طور می رسد، خب ما که بی ادبیم و متجاسر
هستیم و فلان و هر کسی خب باید رعایت مطلب را
بکند.

آن شیعه امام زمان آن شیعه ایست که برای او رفتن به رختخواب و بلند شدن برای نماز، رفتن سر درس و رفتن به دفتر رفتن به حجره و رفتن به بازار و رفتن به خیابان برای او تفاوتی نکند این است مسئله.

اگر امام زمان الآن در منزل شما، می گوید می خواهم بیایم آقا در منزل شما، اصلاً بنده [از] زن و بچه ام یک ماه مرخصی گرفتم دلم می خواهد بیایم توی خانه شما، می گوید خب بفرمایید، حضرت می گوید کجا برویم؟ بفرمایید این اطاق هست این هم مسائل و خب تشریف داشته باشید اینجا منزل [ما]. آیا با وجود اینکه ما امام زمان را می بینیم در منزل خود و در کنار خود [، آیا] پیچ رادیو را باز می کنیم صدای دلنگ و دولنگ موسیقی را باز می کنیم؟ واقعاً این کار را می کنیم یا نه؟ می گوئیم دیگر نمی کنیم دیگر، نمی کنیم. یا اینکه فرض بکنید که بلند می شویم در منزل، در غیر متعارف داد و بیداد و فریاد و به مسائل خلاف و اینها می پردازیم؟ خدای نکرده داد بی خود می زنیم؟ خدای نکرده

بی خود تعدی می کنیم؟ این کار را می کنیم؟ این کار را انجام نمی دهیم یا اینکه فرض بکنید که برای نماز می گذاریم خب حالا هنوز یک چند دقیقه ای به طلوع آفتاب باقی مانده و فلان و این حرف ها یا اینکه نه امام زمان توی این اطاق است دارد می بیند زود بلند شویم هان؟ می گوئیم دیگر نمی گوئیم امام زمان نمی بیند، ان شاء الله نمی بیند، نه دیگر این مقدار را قبول داریم این مقدار سر امام زمان احترام می گذاریم که بگوئیم بالأخره یک دیوار فقط فاصله است یک دیوار با ما فاصله دارد.

جهل و نادانی ما این است که ما امام زمانی را قبول داریم که آن امام زمان در صورتی برای ما احترام دارد که حتماً باید تو منزل ما باشد این جهل ماست نادانی ما این است که ما این امام زمانی را قبول داریم که حتماً باید در کنار ما باشد و بتوانیم از او حساب ببریم. این امام زمان هم امام زمان نیست این امام زمان قلبی است امام زمان واقعی از خود من که دارم صحبت می کنم به خود من نزدیکتر است نه اینکه در کنار من است آن امام زمان امام زمان است.

نه فقط امام زمان در کنار باشد امام زمان از خود ما به
ما نزدیک‌تر است و حیثیت وجودی ما در گرو
حیثیت وجودی اوست. این امام، خب این انتظار
فرج به این معنایی که امشب من عرض کردم آیا
افضل اعمال نیست؟ به این معنا! کسی که انتظار فرج
را داشته باشد یعنی چه؟ یعنی انتظار داشته باشد امام
زمان وقتی که ظهور کرد آن را قبولش کند، نه اینکه
بگوید خیلی خب حالا برو یک کناری فعلاً بایست
تا بعد به پرونده‌ات رسیدگی کنیم. حالا شما جلوی
افراد باش امام زمان هر کسی را که نمی‌کشد یک عدّه
که مخالف و معاند و فلان هستند می‌کشد ولی بقیه

را رها می کند بقیه را به حال خود می گذارد
اما آن افرادی را که قبول می کند، آن افرادی را که
می پذیرد و به آن افرادی که مسئولیت می دهد آن‌ها
چه کسانی هستند؟ آن‌ها افرادی هستند که انتظار
فرج را دارند.

انتظار فرج چیست؟ همین مراقبه‌ای که عرفا
می گویند این مراقبه یعنی انتظار فرج، همین مراقبه.
صبح که انسان بلند می شود باید با خدا مشارطه
داشته باشد که خدایا در امروز کردار زشت و گفتار
زشت و پندار زشت از من سر نزنند، کردار و گفتار و
پنداری برخلاف رضای تو خطور نکند. این می شود
مشارطه، در طول روز بر این مشارطه‌ای که در ابتدا
می کند مراقبه داشته باشد خب یک شرطی را اوّل با
خدا گذاشت، خدایا یک شرطی را با تو گذاشتیم
خب پس چه؟ رهایش کنیم؟ نه دیگر، این شرطی را
که حالا ما گذاشتیم این شرط را هم پیگیری کنیم اگر
پیگیری آن شرط را نکردیم معلوم است مشارطه‌مان
هم خراب بوده، مشارطه‌مان بیست درصدی بوده
بیست و پنج درصد بوده سی و چهار درصد بوده،

بسته به اینکه چقدر در آن نیت مشارطه ما ابتداءً مایه گذاشتیم چون هرچه نیت محکم‌تر باشد آن عمل بعد و آن افعالی که بر آن متعاقب است هم تصحیح می‌شود دیگر، بهتر می‌شود محکم‌تر می‌شود متانتش بیشتر و استقامتش بیشتر می‌شود این مشارطه به دنبالش چه دارد؟ مراقبه را دارد.

هر کاری که می‌خواهیم انجام بدهیم ما با خدا این شرط را کردیم حالا این حرف را بزنم یا نزنم؟ این کار را انجام بدهم یا ندهم؟ این عمل را الآن انجام بدهم یا انجام ندهم؟ این کار را کردم خب حالا این یکی را ولش کن، این یکی عیبی ندارد حالا دفعه بعد، ا! نشد که، همان جا اگر خدا بیاید بگوید مگر به من نگفتی؟ کی گفتم؟ صبح به من گفتی، همان صبح به من گفتم نمی‌کنم، مگر خودت نگفتی؟ و این مسئله ایست که بسیار مسأله‌ی مهم است این یک مسأله‌ی تمرین نفسانی است تمرین حفظ موقعیت و حفظ شخصیت و حفظ آن تعهد و تخیل است که انسان بیاید و آن واقعیت‌هایی را که با آن واقعیت‌ها در عالم ظاهر ممکن است مواجه بشود آن

واقعیت‌ها را در وجودش متحقق فرض کند و خود را در آن موقعیت‌ها در عالم نفس قرار بدهد بعد از یک مدّتی دیگر خودش را در آن واقعیت احساس می‌کند این مسئله مسأله تمرین نفسانی واقعیت‌هایی است که انسان آن واقعیت‌ها را در ذهن خودش اوّل می‌پذیرد مبانی را در ذهن خودش می‌پذیرد آن وقت دیگر در این صورت کم کم کم کم آن جریانات و پدیده‌ها و حوادث خارج که باید بیاید و روی انسان یک به یک اثر مثبت بگذارد و حال انسان را از تعلقات به نفس و تعلقات به ماده بیرون بیاورد و جنبه تجرد و جنبه توحید را در انسان آن‌ها قوی کند بدون آن واقعیت‌ها انسان به این نتیجه‌ای می‌رسد بدون آن واقعیت‌هایی که بخواهد در آن قرار بگیرد.

این را می‌گویند: «تفکر ساعة خیرٌ من عبادة سبعین سنة»^۱ يك ساعت نشستن و فکر کردن از هفتاد سال عبادت بنده می‌گویم هفتاد هزار سال، حضرت که فرمود هفتاد سال شاید بخاطر اینکه اگر بگوید هفتاد هزار سال تعجب نکنند بالاتر است چرا؟ چون عبادت يك عمل است و عمل در صورتی که با آن پدیده‌ی نفسانی و با آن تفکر صحیح عقلانی توأم نباشد اصلاً خودش تبدیل به يك عادت نامناسب و حجاب نامناسب بقول معروف تبدیل به يك پروسه‌ی زشت خواهد شد یعنی همین عمل کم‌کم در وجود انسان می‌آید و تبدیل به يك عادت می‌شود لذا هرچه بگذرد هی نفس در این عمل عادتش بیشتر می‌شود و ای کاش زودتر قطع بشود، هرچه بیشتر نماز بخواند هی دورتر می‌شود هرچه بیشتر روزه بگیرد دورتر می‌شود، هرچه بیشتر اطاعت بکند دورتر می‌شود چرا؟ چون این عمل با آن تفکر و جایگاه صحیح قرار نمی‌گیرد که ببرد،

^۱ أوصاف الأشراف، ص ۴۷.

قطع کند، تعلّقات را قطع کند يك عملی است که نفس این عمل را برای خودش پذیرفته، قبول کرده اینجاست که مربّیان اخلاق و مهذبین نفوس برای رفع این مسئله گاهی از اوقات شاگردان خودشان را به خلاف آن روش و سیره‌ی متعارف و متداوله امر می‌کنند.

شاگرد می‌خواهد نماز شب بخواند می‌گویند نخوان، یک‌دفعه بهم می‌ریزد وضعش، می‌گویند نمی‌خواهد بخوانی، آقا نماز شب! این همه تأکید دارد این همه چیز دارد، دارد برای شما ندارد، شما نخوان این چه می‌شود؟ این شب اول نمی‌خواند ای داد بی‌داد عجب کاری کردیم توفیقی از ما سلب شد چرا این جوری شد؟ می‌آید می‌رود پیش ... آقا ما کاری انجام دادیم شما این توفیق را از ما گرفتی؟ توفیق را گرفتی؟ حالا ما باشیم می‌گوییم آقا اضافه کنید طولش بدهید. شب دوم، انمی‌شود همه بلند می‌شوند نماز شب می‌خوانند می‌بیند رفقاییش این‌ها همه بلند شدند چه حالی دارند چه توجهی دارند چه چیز دارند این هم باید بنشیند نگاه کند ای داد بیداد خلاصه تا به یک مرتبه‌ای که عرض کردم

خدمتتان یک وقتی، و ما نظائر این مسائل خیلی می دیدیم خیلی می دیدیم، یک بنده خدایی ذکرش تمام می شد می گفتش که از مرحوم آقا برای ما ذکر مجدد بگیرید ما موفق نمی شدیم البته خب پیش نمی آمد شرائط، اصلاً انکار کلّ زندگی این بهم می ریخت که حالا یک شب ذکر نگفته، آقا ما دیشب ذکر نگفتیم گفتم نگفتی نگفتی بهتر، حالا تو، مگر می شود آقا؟ حالا شده. گفت آقا با ما شوخی می کنید؟ خب

حالا شوخی جدی بالآخره، حالا، شوخی جدی می کنیم، حتماً که نباید روز دوّم روز سوّم روز چهارم دیگر چه؟ می رسد به بن بست، خب حالا البته بعضی ها ممکن است این مسئله را تحمل کنند

توجه کنند چه کنند و از این مطلب عبور
بکنند بعضی‌ها یک مرتبه می‌زنند و همه چیز را ...
و بعد چیز می‌کنند علی کل حال.

این روش و این طریق، طریقی است که نفس
را در تعلق به متعلقات، هرچه می‌خواهد باشد حتی
عبادات، قطع می‌کند، عبادت را باید برای او بجا
آورد نه برای خواست و برای دل خوشی نفس، آن
عبادتی که برای دل خوشی نفس است آن عبادت
فایده‌ای ندارد انسان می‌بیند هفتاد سال سنش است
بلند می‌شود نماز شب می‌خواند دو ساعت هم نماز
شبش را طول می‌دهد ولی نگاه به صورتش می‌کند
می‌بینی این صورت ظلمانی است چرا این نماز شب
نتوانسته است این را عوض کند؟ چرا؟ چون همین
بلند شدن در نصف شب و نماز خواندن برای این
مسئله ایست و این بخاطر این مسئله این عمل را
انجام می‌دهد برای این مسئله انجام می‌دهد. اگر
همان موقع نماز شب، به او بگویند آقا به جای این
خواندن نماز شب شما بیا این نامه را ببر به فلان
شخص بده می‌گویند آقا بگذار فردا صبح می‌روم

می‌دهم. اتفاق افتاده این مطالب‌ها.

می‌گویند به جای اینکه نماز شب بخوانی الآن

برو این نامه را بده. نه آقا اجازه بدهید نماز شب را

می‌خوانیم این عمل را انجام می‌دهیم آن وقت بعد

مثلاً صبح هم وقت داریم برویم بدهیم، در حالی که

خود آن شخصی که می‌گوید این نامه را بده خودش

اصلاً دلش می‌خواهد فردا صبح این نامه بدستش

برسد آخه نصف شب که بلند نمی‌شود برود نامه را

فرض کنید که در منزل یکی دیگر بدهد ولی این

می‌خواهد این را از این حال در بیاورد، نامه فردا صبح

به دستش می‌رسد ولی این باید الآن از این حال

در بیاید، می‌گوید نه! چرا؟ آن وقت بلند می‌شویم

چه کار می‌کنیم؟ شروع می‌کنیم حيله تراشیدن، نامه

را می‌گیریم می‌آییم تو، خب إن شاء الله، الان قدری

سر درد می‌کند، شاید هوا هم یک خورده سرد است،

شاید مناسب نباشد فلان و فردا حالا اول وقت

می‌رویم حالا بله یک نماز شبی بخوانیم یا مثلاً چه

بکنیم و شروع می‌کنیم این طرف کردن و آن طرف

کردن بله منظور ایشان قطعاً این نبایست باشد باید

بالآخره ... الآن بابا خوابند در خانه‌ی مردم را زدن اشکال دارد شرعاً، شبهه دارد مسئله، شروع می‌کند نفس می‌آید چه کار می‌کند؟ شروع می‌کند، شروع می‌کند، تا یک مرتبه نقل می‌کنند یک قضیه‌ای، قضیه‌ای اتفاق افتاده، می‌گویند یک شخصی آمد پیش ذوالنون مصری، ذوالنون مصری از عرفا و این‌ها بود. گفتش که اسم اعظم می‌خواهم، اسم اعظم به ما تعلیم بده. گفت: اسم اعظم می‌خواهی چه کار کنی؟ گفت: اسم اعظم را می‌خواهم بخوانم رفع گرفتاری‌ها بشود، ظلم از مظلوم برداشته بشود، هر ظالمی را نمی‌دانم چپ کنیم، راست کنیم نمی‌دانم فرض بکنید که خلاصه چه بکنیم. این هم گفت حالا

برو، هرچه اصرار کرد، یک روز به او گفت
خب حالا فردا بیا. من فردا این مسئله را به شما
[می‌گویم]، فردا رفت گفت این جعبه را بردار ببر
فلان شهر، برسان به دست فلان شخص، این هم
آدرسش اینجا.

شخص بلند شد جعبه را برداشت و برد آنجا،
حالا تو راه می‌رود ببینیم این جعبه چه چیز است
[که] این به من می‌گوید [ببر؟] سبک است خیلی
چیز سنگینی نیست، یک خورده رفت گفت نه!
نمی‌شود انسان خیانت در امانت نمی‌تواند بکند،
دوباره یک خورده رفت گفت خب حالا یواشکی
درش را باز می‌کنیم این هم مثلاً قفل و بست و این
چیزها نداشت بعد باز یک دفعه نفسش گفت، نکند
این عمل خلاف تلقی بشود، بعد چیز بکند. باز رفت
جلو، بالأخره بعد از یکی دو ساعت دید یک
تکان‌هایی می‌خورد توی این جعبه، گفت ببینم این
چیست؟ این چیست که این جعبه مثلاً یک چیز
مهمی است و فلان، گفت حالا باز می‌کنم او که
نگفت به ما باز نکن، گفت نه حالا باز کنیم، باز کرد

یک موش درآمد پرید از تو جعبه در رفت، گفت ا
من را فرستاده یک موش ببرم بدهم؟ موش ببرم
بدهم به فلان جا؟ برگشت پیش ذوالنون و خیلی
عصبانی بود! من را مسخره کردی؟ موش می دهی به
من تو جعبه ببرم؟ تا آمد حرف بزند ذوالنون که خب
این داشت می دید قضیه را گفت تو در حفظ یک
جعبه نتوانستی خودت را نگه داری چطور می توانی
اسم اعظمی را که به تو می دهم نگه داری؟ تو یک
جعبه نتوانستی نگه داری و ببری سر جا، آن وقت
می خواهی من به تو اسم اعظم بدهم آن وقت با آن
هر کاری دلت می خواهد بکنی؟

شروع می کند چه؟ انسان به تأویل و توجیه
کردن و بعد چه می شود؟ آن عمل را انجام نمی دهد
انجام نداد ماند، همین جا ماندی. چقدر خوب است
انسان صاف باشد. می گویند آقا این کار را بکن خیلی
صاف، صاف برود بکند، هی این طرفش کند آن
طرفش کند بالا کند پایین کند یک جوری محمل
دریاورد سوراخ سمبه از آن بکشد بیرون، قانون
بیاورد، تبصره بیاورد ها؟ خب ضررش را کی

می برد؟ ضررش را خودش می برد. هر چیزی هم که می گویند که آن چیز موافق با طبع نیست گاهی اوقات مخالف با نفس است می گویند آقا در فلان مجلس شرکت کن، این با نفسش مخالف است نمی خواهد شرکت کند شروع می کند یک چیز کردن، یک راهی، هان! نفس شروع می کند چرخیدن، شرکت کن خوب برو بکن دیگر، برو بکن خودت را از این نفس نجات بده چرا هی خودت را اذیت می کنی؟ آن کسی که می آید این کار را می کند خودش را اذیت می کند، فکرش را اذیت می کند، نفسش را اذیت می کند اوقاتش را همه را می گیرد تبعات به وجود می آورد.

آقا در این مجلس برو شرکت کن، خب این دلش نمی‌خواهد شرکت کند، شروع می‌کند گشتن چرخیدن بینم‌ها؟ کجا این یک روزنه‌ای می‌تواند باز بشود از همان جا ما بتوانیم یک تبصره بگذاریم این وسط قضیه، آقا من شرکت می‌کنم در این مجلس حالم گرفته می‌شود اجازه می‌فرمایید نکنم؟ آقا من شرکت می‌کنم در این مجلس حالم تا اینکه خودم یک مجلس دیگری داشته باشم بهتر است، اجازه می‌فرمایید یک مجلس دیگری داشته باشیم؟ آقا بعضی‌ها هستند نمی‌توانند فرض کنید که بیایند، اجازه می‌دهید مثلاً شما، خودشان آنجا یک جلسه‌ای داشته باشند؟ آقا بعضی‌ها هستند حالشان این‌طور است، آقا بعضی‌ها هستند حالشان آن‌طور است، بعضی‌ها هستند راستند، بعضی‌ها هستند چپند، بعضی‌ها هستند بالا هستند، آقا این چه چیز است؟ این‌ها همش معطلی است این‌ها همش معطلی است.

این دوره‌ها را ما گذرانیدیم در زمان مرحوم آقا گفته می‌شد آقا این کار را بکنید ما می‌چرخانیدیم آن طرفش می‌کردیم این طرف می‌کردیم بالا می‌کردیم

پایین می‌کردیم آدم خب است راست باشد دیگر، اینی
که گفته می‌شود این کار انجام بشود اینکه نفعش را نه
به من می‌دهند نه به کس دیگر می‌دهند، چیزی گیر
کسی که نمی‌آید این يك نفعی است که به خود آن
شخص می‌رسد حالا اگر آمد و این مطلب را قبول کرد
نفع را برده اگر [نکرد]، نبرده، هیچ آبی از آب تکان
نمی‌خورد هیچ مسئله‌ای اتفاق نمی‌افتد خدا هم سر
جایش نشسته، نه اینکه حالا تصور بشود ما این کار را
نکنیم دیگر دم و دستگاه خدا کساد شده آقا دیگر، نخیر
آقا، دم و دستگاه خدا کساد نمی‌شود، نه دم و دستگاه
شیطان کساد می‌شود نه آن دستگاه خدا، هر دو، هر دو،
مشتري دارند ما خودمان را کجا بگذاریم هیچ وقت
دل‌مان برای شیطان نسوزد ها شیطان دارد مشتري زياد
دارد برای خدا هم دل‌مان نسوزد خدا هم دارد در آیه
شريفه داریم "يستبدل قوما بها ليسوبها كافرين"^۱ «اگر
بخواید شما این عمل را انجام بدهید خدا يك قوم

^۱ سوره توبه، آیه ۳۹.

دیگری را می آورد که آنها افراد مؤمنی هستند، اگر
بخواهید خلاصه مخالفت کنید آن طرف قضیه هستند،
صاف می گیرند مسئله را، می گیرند تا آخر و به مطلوب
هم می رسند مطلب را پیگیری می کنند و عمل می کنند
و به آن نهایت قضیه هم می رسند «لیسوا بها کافرین»
خدا عوض می کند به جای اینها عده ای دیگری را
می آورد.

ما نباید در کارمان در فعلمان، پیچ نباید
ببندازیم در قضیه، پیچ نبندازیم آنچه که هست انجام
بشود برود جلو. خب نفعش و آن مطلوب برای خود
آن شخص می‌رسد. این را می‌گویند رجاء، رجاء و
امید و انتظار، انتظار فرج، این‌ها همه به یک
معناست لذا امام زمان ... اینجا داریم آن روایتی که
از امام صادق علیه‌السلام است که حضرت فرمود:
کسی که انتظار فرج قائم ما را داشته باشد او با
اوست، سواء اینکه ظهور را ادراک کند یا ظهور را
ادراک نکند^۱ این همان معنائیست که بنده عرض
کردم. کسی که انتظار ظهور امام زمان را دارد انتظار
یعنی چه؟ انشاءالله امام زمان ظهور می‌کند، نه
این‌طور نیست.

کسی که انتظار ظهور امام زمان را دارد یعنی
الآن خود را سرباز امام زمان می‌پندارد، الآن، الآن
خود را مأمور به اوامر امام زمان می‌بیند آیا ما خجالت
نمی‌کشیم؟ یک مثال می‌زنم، اگر امام زمان بیاید
امشب به یکی از ما بگوید آقا شما از فردا مأمور من

^۱ پیدا نشد

هستی در میان مردم و مطالب مرا به مردم ابلاغ کنی
یک نفر از میان ما، آیا ما فردا صبحمان با روزهای
دیگر فرق نمی‌کند؟ تا می‌خواهیم یک خلاف انجام
بدهیم ای داد، من امروز مأمور امام زمان هستم مأمور
امام زمان که نمی‌آید خلاف کند می‌گوییم یا
نمی‌گوییم؟ ما از امروز دیگر شدیم نایب امام زمان،
ما از امروز دیگر باب شدیم، باب مردم و امام زمان
شدیم ما از امروز دیگر وسیله شدیم ما از امروز دیگر
محلّ رفت و آمدیم، مثل اینکه فرض کنید چهارتایی
که بودند یکی عثمان بن سعید و یکی هم محمد بن
عثمان، حسین بن روح و چهارمی هم کی؟ علی بن
محمد سمري، این چهار نفر نایب امام زمان
علیه‌السلام بودند و قبرشان در بغداد است. خوب حالا
اگر امام زمان آمد و خواست یکی از ما افراد را بکند
نفر پنجم آیا فردا صبح که می‌شود پیچ رادیو را باز
می‌کنیم موسیقی گوش بدهیم؟ یا خجالت می‌کشیم
از خودمان؟ از خودمان خجالت نمی‌کشیم؟ آیا
می‌آییم فرض بکنید که می‌رویم یک غیبت شخص
دیگری را بکنیم؟ آیا می‌آییم وقتمان را به لهو و لعب

می‌گذرانیم؟ آیا می‌آییم سخن چینی و نمّامی کنیم و
و و و چیزهای دیگر. در این موقعیت احساس
می‌کنیم که ما الآن این نیابتی که به ما تفویض شده
است این نیابت مقدّس است این نیابت ارزشمند
است من اگر الآن این کار را انجام بدهم شب بروم
پیش امام زمان که دستوره‌های فردا را بگیرم، امام
زمان چه نگاهی به من می‌اندازد؟ باید یک جوری
بروم پیش حضرت که سرم را بالا نگه دارم پایین نگه
ندارم دیگر، انتظار فرج یعنی این، یعنی انسان
خودش را در یک موقعیتی بیابد که در آن موقعیت
امام زمان حاضر است. آن وقت در یک همچین
وضعیتی قطعاً انسان با امام زمان محشور است یعنی
صددرصد با امام زمان معیت دارد می‌خواهد ظهور
حضرت را درک بکند می‌خواهد ظهور حضرت را
درک نکند هیچ تفاوتی ندارد.

لذا امام صادق می فرماید: «سواءً أدرك الظهور

أو لو يدرك» چه به ظهور برسد چه به ظهور نرسد.^۱ و

این همان معناییست که مرحوم آقا و آقای حداد

می فرمودند که انسان نباید به دنبال ظهور باشد. انسان

باید به دنبال وصول به باطن باشد این همان معناست

حالا دیدید چقدر معنای منطقی است؟ اینکه

می فرمایند: انسان نباید دنبال ظهور باشد یعنی ظهور

يك امر ظاهر است يك امری است که نفس می طلبد،

حالا ببینیم این امام زمان می آید چه می شود؟ آه می زند

شمشیر شق رق تق یکی را از این طرف می زند یکی را

از آن طرف چیز می کند کشور را دو نصف می کند

سرزمین را نمیدانم چهار قسمت می کند و يك عدّه را

در دریا می ریزد يك عدّه را به چاه! ببینیم ما چه

می شود؟ چرا به دنبال این هستیم؟ چرا به دنبال ظهور

امام زمان در دل خود نیستیم؟ که امام زمان بیاید در دل

ما ظهور کند ما چه کار داریم به اینکه حالا امام زمان

می‌آید با امریکا چه کار می‌کند؟ شاید بیاید اتفاقاً
سازش هم بکنند ما چه هیچی نداریم، این امریکای
شیطان بزرگ نه! شاید افرادش مردمش حالا ما به
دولتش کار نداریم که حالا آن دولتش، دولت خلاف
هست و دولت ظالم است و چه هست مردمش مثل
مردم عادی اند دیگر، بالأخره آن‌ها هم بشرند آن‌ها هم
فطرت دارند، آن‌ها هم وجدان دارند آن‌ها هم عقل
دارند آن‌ها هم صداقت دارند آن‌ها دارند حالا این همه
افراد خوب هستند افرادی خوب ولی حالا امریکایی
هستند این دلیل نیست که حالا هر کسی امریکایی شد
یک مهر شیطان چنان بر پیشانی‌ش بخورد که امام زمان
هم نتواند آن را بکند، نخیر! نه! یا اینکه فرض کنید که
چین یا افریقا یا انگلیس استرالیا، همه، چه، فرانسه،
همه‌ی این‌ها افراد خوب دارند افراد بد هم دارند حالا
ما مردم ایران صددرصد همه سلمان فارسی هستیم؟ ما
همه ابودر غفاری هستیم؟ که حالا داریم به دیگران
ایراد می‌گیریم، آنجا این هستند آنجا این هستند! گفت
یا فرمود، دوباره ما گفتیم گفت، یادتان می‌آید آقا

فرمودند فرمود، حافظ را بگویند فرمود:

خوش بود گر محک تجربه آید به میان *** تا

سیه روی شود هر که در او غش باشد باشد

کسی از احوالات کسی دیگر خبر ندارد اما

وقتی که تجربه می آید به میان آن وقت معلوم می شود

که چه خبر است؟ این باطن چیست؟

ظاهرش چون گور کافر پر خلل *** باطنش قهر

خدای عزوجل

ظاهرش چون بوذر و سلمان بود *** باطنش

همچون ابوسفیان بود

خب از باطن کسی خبر ندارد نگاه می کنی به

چقدر آدم نورانی! چه قدر آدم...! نه! وقتی که در

موقعیت مناسب قرار بگیرد و ببیند مطالب با

نفسانیاتش دارد مخالف می شود و با منافعش درگیر

است، حاضر است تمام فجایع را انجام بدهد برای

اینکه به کرسی بنشیند تمام جنایات را حاضر است

انجام بدهد برای اینکه از حرفش عدول نکند چرا؟

چون نفس طلوع کرده، نفس طلوع کرده و نمی گذارد

دیگر این زمین باشد من اگر زمین بخورم کار تمام

است، نه بابا کجا کار تمام است تو هم مثل یکی از
سایر افراد؟ چه فرقی می‌کند؟ خب حالا زمین
خوردیم چه شد؟ ما خیال می‌کردیم که این مرحوم
آقا، دیگر قضیه آخر قضیه است و عارف کذا و فلان
و اگر مرحوم آقا برود دیگر راه خدا بسته است و
عرفان درش تخته است، دیدیم نه آقا! مرحوم آقا از
دنیا رفت و همان خدا سر جایش است و راه خدا سر
جایش است و مکتب سر جایش است هر کسی
می‌خواهد می‌آید و هر کسی نمی‌خواهد نمی‌آید
هیچ تکان نخورد.

اگر یادتان باشد ما شب سوم، شما رفقا
نمی‌دانم بعضی هاتان بودید یا نه؟ در مشهد من برای
رفقا صحبت می‌کردم گفتم بابا! مرحوم آقا رفته زیر
خاک. خدا که رفته دیگر تو خاک، خدا سر جایش
است، خیلی رفقا ناراحت بودند دیگر و خیال
می‌کردند که دیگر مسئله تمام است دیگر مسئله
همش، نه بابا تمام [نیست]، این قدر افراد مثل
آقا آمدند این قدر افراد خواهند آمد بعضی‌ها هستند
هم‌چنین یک غلوهایی می‌کنند که آدم هم‌چنین

خیلی خوشش نمی آید مثل مرحوم آقا نه آمده است
نه کسی خواهد آمد، گفتم از کجا معلوم است نیامدند
و نخواهد آمد تو علم غیب داری که می گویی
نمی شود؟ چرا نمی شود؟ می شود، کی گفته؟ انسان
باید درست فکر کند مرحوم پدر ما شخص بزرگی
بود از همه ی شما، بنده هم به ایشان نزدیک تر بودم
اصلاً پسرش بودم نه از نظر معنوی، از نظر معنوی
شما نزدیک ترید، از نظر ظاهر خوب بنده پسرشان
هستم، و مرحوم [آقا] شخص بزرگی بود ولی بود،
شخص باقی بود مراتب فنا را طی کرده بود، بنده به
این مسئله اعتراف دارم و خیلی ما بخواهیم هنر بکنیم
در آن مسیر تا جایی که عقلمان می کشد بخواهیم
برویم، خیلی بخواهیم هنر کنیم ولی در عین حال
هم چنین هم نیستیم که بگوییم کسی مثل ایشان
نخواهد آمد نخیر! شاید بیاید بهتر هم بیاید، کی گفته

یک هم‌چنین چیزی؟ نه! یک هم‌چنین چیزی

[نیست] چرا جمود داشته باشیم؟ چرا احساسی به

قضیه نگاه کنیم؟

همه‌ی افراد می‌دانند بنده مرحوم پدرم را از

همه‌ی علمای زمان اعلم می‌دانستم و اعلم هم

می‌دانم این را به رفقای خودم در همان زمان سابق

هم گفتم و دلیل هم داشتم یعنی احساسی قضیه نبود،

هم در مسائل فلسفی هم در مسائل عرفان نظری و

هم در مسائل فقهی و نسبت به مسائل و تفسیر قرآن

و این چیزها، بالأخره خب ما خودمان هم که برّانی

نبودیم بالأخره خودمان هم اهل کاریم دیگر، بالأخره

متوجه‌ایم. خب من با افراد متعددی صحبت کردم با

افراد متعددی حشر و نشر داشتم با افرادی که

ادعاهایی می‌کنند و این مقداری که من برای رفقا

گفتم یک پنجم آنچه را که در دلم هست و ارتباطاتم،

نگفتم هنوز به رفقا، کسی اطلاع هم ندارد، خب

وقتی که می‌رفتیم پیش یک هم‌چنین مردی،

می‌دیدیم این با بقیه تفاوت دارد و تفاوتش هم ما بین

بُعد المشرقین است از [مشرق تا] مغرب، این‌ها را

همه را ما قبول داریم ولی باز در عین حال انسان باید چه فکر کند؟ درست باید فکر کند. اینی که مثل مرحوم آقا کسی نخواهد آمد نخیر، شاید آمدند هزارتا هم شاید بیایند، اگر قرار بر این است که خدا دست انسان را بگیرد، خدا هم می‌آید می‌گیرد، این چه استبعادی دارد که این مطلب فقط انحصار داشته باشد؟ این عجز خدا را می‌رساند در ایصال به آن مراتب کمالیه‌ای که خداوند برای بندگانش مقرر کرده، خدا عاجز است؟ خدا هم که عاجز نیست.

نبایستی که مسئله به این کیفیت [و] به این نحو باشد خب ما خیال می‌کردیم که مرحوم آقا که می‌روند دیگر مسئله تمام است، دیدیم نه! ایشان رفتن و آبی هم از آب تکان نخورد همان هدایت همان تربیت، همان نور همان ادراک همان بینش همان بصیرت همان باز شدن راه، خودتان دارید می‌بینید دیگر، خودتان دارید احساس می‌کنید دیگر، افرادی که نه آقا را دیدند و نه اسم آقا را شنیده بودند نه مرحوم آقا، نه مکتب آقا، اصلاً ما می‌بینیم این‌ها می‌آیند حرکت می‌کنند، جلو می‌روند به مراتبی

می‌رسند به مفاهیمی اطلاع پیدا می‌کنند که ما عقلمان هم خبر ندارد این مال چیست؟ بخاطر اینست که آن حقیقت زنده است و آن حقیقت متکی به آقا نبود آن حقیقت متکی به امام زمان علیه‌السلام و ارواحنا فداه است و آن مقام ولایت در همه‌ی احوال خودش مفتاح الابواب است و خودش فاتح السبل و فاتح الطريق است و آن می‌آید در هر برهه‌ای خب البته در ظهورات مختلف در مظاهر مختلف خب می‌آید آن‌ها به اصطلاح کار انجام می‌دهد این یک مسئله

....

ما باید فکرمان را تصحیح کنیم باید فکرمان را درست کنیم این معنا همان معناییست که بزرگان پیگیر این معنا بودند خیلی‌ها بودند و خیلی مکاتب بود و هر کدام از این مکاتب مطالبی ارائه می‌کرد آن مطالبی که این طریقه و این سلسله و این روش و این منش آمد ارائه داد عبارتست از وجود و تحقق حق در همه‌ی مراتب و در همه‌ی زمینه‌ها سواء اینکه مظهري برای او وجود داشته باشد یا نداشته باشد این اصل و اساس مکتب مرحوم آقا و مکتب عرفان است این است قضیه، کسی که این مطلب را دریابد این با امام زمان است این با خداست این با پیغمبر است این با امیرالمؤمنین است کسی که به این مسئله [برسد]، هی منتظر یک مسئله‌ی ظاهر نبودن هی منتظر یک پدیده نشدن، هی منتظر یک قضیه نبودن، یک مسئله‌ای یک ظهوری یک مظهري پیدا بشود و انسان به آن گرایش پیدا نکند. آنچه می‌خواهی در وجود خودت بطلب، آنچه می‌خواهی در نفس خودت جستجو کن نه اینکه خودت را کنار گذاشتی و داری هی به دنبال مظاهر دیگری می‌روی، این جدا

کردن خود است از واقعیات چرا؟ چون وجود هر انسانی به واسطه‌ی ربط خود انسان با آن مبدأ قوام دارد و هستی دارد آن ربط را ما کنار گذاشتیم هی داریم دنبال این و آن می‌گردیم، آن ربط، آن ربط چه ربطی است؟ ربط انسان با امام خودش، ربط انسان با امام زمان خودش، ربط انسان با این وسیله‌ای که آن وسیله، وسیله‌ی فیض و واسطه‌ی برای خیر است این مسئله را ما فراموش کردیم این مسئله را ما سست گرفتیم، به این مسئله آن توجه کافی را نکردیم لذا در همین مراتب پایین، در همین مراتب دانی از نقطه‌ی نظر سیر و از نقطه‌ی نظر فکر باقی ماندیم.

ان شاء الله امیدواریم که خداوند متعال بیش از پیش لطف خودش را شامل حال ما بگرداند و ما را عارف و بصیر به ولی خود امام زمان علیه‌السلام قرار دهد.

اللهم صل علی محمد و آل محمد